

نمایشنامه

«آشویتس زنان»

سرشناسه	:	صفری، علی، ۱۳۶۵-
عنوان و نام پدیدآور	:	نمایشنامه آشویتس زنان/علی صفری؛ با مقدمه ای از حامد سلیمانزاده
مشخصات نشر	:	تهران: آماره، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری	:	۶۶ ص.: مصور.؛
شابک	:	3-55-7446-600-978:
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیبا
موضوع	:	نمایشنامه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	:	Persian drama -- 20th century
شناسه افزوده	:	سلیمانزاده، حامد، ۱۳۶۶-، مقدمه‌نویس
شناسه افزوده	:	هاشمی، ناصر، ۱۳۳۵-، مقدمه‌نویس
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۷ انف۴/۸۳۵۰ PIR
رده‌بندی دیویی	:	۶۲/۲۶۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۵۱۴۲۷۶

نمایشنامه

# «آشویتس زنان»

علی صفری



©Nashre Amareh, MMXIX



نشرآماره

عنوان: آشویتس زنان

تألیف: علی صفری

شابک: ۳-۵۵-۷۴۴۶-۶۰۰-۹۷۸

چاپ اول، ۱۳۹۸

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

طراحی جلد: امین قنبری

عکاس: رضا جاویدی، امیر سهیلی پور

©تمامی حقوق چاپ و نشر برای نشر آماره محفوظ است

دفتر مرکزی نشر آماره: تهران، میدان انقلاب، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان

دوازده فروردین، پلاک ۳۱۶، واحد ۴ تلفن ۰۹۳۶۸۷۶۴۳۹۱

برای آگاهی از مراکز فروش و سایر اطلاعات به وبسایت نشر آماره مراجعه کنید:

[www.nashreareh.ir](http://www.nashreareh.ir)

تقدیم به همسرِ رها

که ترجمانِ عاشقانهٔ سکوت من است



## مقدمهٔ دکتر حامد سلیمان زاده

صادق هدایت در ابتدای بوف کور می‌نویسد: «در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح را آهسته و در انزوا می‌خورد و می‌تراشد.» همه ما با این نقل قول آشناسیم و بارها آن را خوانده‌ایم یا شنیده‌ایم. هنگام اولین مواجهه‌ام با این کلمات می‌اندیشیدم که چه می‌شود زخم‌ها علاوه بر روح، جسم را هم بخورند و بتراشند و آن هم نه در انزوا و خاطره شخصی بلکه در جمع و خاطره جمعی. برای این اندیشه نمونه‌ای بهتر از آشوویتس سراغ ندارم. کاری به این ندارم که چقدر از اتفاقات آشوویتس افسانه است و چقدر رنگ واقعیت دارد اما مبنای قضاوتم تاکنون بر اساس آن چیز بود که خود از مشاهدات و تصاویر و نوشته‌ها و فیلم‌ها دریافته‌ام. تئودور آدورنو قبل‌تر گفته بود که «بعد از آشوویتس، شاعری جنایت است» اما کاش مجال بود تا به او بگویم اکنون وقت آن است تا از این برخوردار

افلاطونی دست کشیده و اجازه دهد شاعران با شعرهای منظوم و منثورشان در هر مدیومی، آشویتس‌های زمان و مکان خود را برایمان بازگو کنند تا شاید کمی آرام بگیریم.

علی صفری نویسنده‌ای است که در نمایشنامه آشویتس زنان به سراغ یکی از آشویتس‌های سوزان و پر از ماجرای دوران خود رفته که وسعت جغرافیایی موضوعش می‌تواند کل کره خاکی را پوشش دهد. علی را سال‌هاست که می‌شناسم و همواره طرفدار نگاه لطیف، شاعرانه و شورانگیزش به دنیای پیرامون بوده‌ام. او در این نمایشنامه، شاعرانگی بومی‌اش را با موضوعی جهانی تلفیق کرده تا مخاطبینش را با سویه‌ای دیگر از خشونت علیه زنان در بافتی اجتماعی و سیاسی آشنا سازد. دیالکتیک مستتر در دیالوگ‌های این اثر مابین کاراکترها، بیش از پیش یادآور تمنای زندگی و سرخوشی در حضور مرگ است و از این منظر، خیام‌گونگی هوشمندانه‌ای را در ذهن خواننده تداعی می‌کند.

از سویی دیگر، کاراکترهای او وابستگی هویتی خاصی ندارند و اگرچه اصلیت ماروشکا در همان ابتدای



متن، لهستانی قید شده اما به وضوح و در جلوتر می‌یابیم که این یک ترفند دراماتیک است تا جغرافیای آشویتس لهستان را بهانه کرده و تکثیر خوفناک آن را در دیگر زمینه‌ها بیان کند.

دیگر ویژگی مهم این متن، ساخت سامانه ارتباطی میان دیالوگ‌هاست. آن‌ها نوشته نشده‌اند تا به شکل پینگ‌پنگ صرفاً ماجرای را پیش ببرند بلکه نوشته شده‌اند تا ارتباط بسازند. ارتباطی تلخ اما ضروری که با یادآوری خاطره، مانع فراموشی تروماهایی از جنس آشویتس می‌شود. جایی هیلدا خطاب به زیمر می‌گوید:

«می‌خوام بدونی که این بچه یعنی پایان جنگ؛ یعنی اینکه تو باختی زیمر...هم تو هم تمام رفقای نازیت ... همتون باختید. اونی که آدما رو میسوزونه آتیش نیست زیمر. تو باختی. وقتی که تمام ارتش برای نابودی ما به جبهه می‌رفت این من بودم که نطفه یه دشمنو توی خاک شما می‌بستم.»

به نظرم نگارش چنین جملاتی از ذهنی رنج‌کشیده و دغدغه‌مند می‌آید که دوست دارد اتفاقات درون مرزها را در پیدا و پنهان به یکدیگر ارتباط دهد و چه

چیز مهم‌تر از این در دنیای فعلی که پر است از  
آشوویتس‌های زیر و روی خاکستر.

در نهایت پیشنهاد می‌کنم برای بهتر خواندن این  
نمایشنامه مطالعات تاریخی خود را درباره آشویتس  
کامل کنید، آنگاه شاید بیشتر از تحریف‌های خلاقانه  
متن لذت ببرید!

حامد سلیمان زاده

بهار ۱۳۹۸

شخصیت‌ها:

ماروشکا

ژانت

هیلدا

مرد